



میرزا رضا کرمانی

ا ا ب

Mahn az s We site

هر که را خوابگه آخر به دو مشتني خاک است

گوچه حاجت که بر افلاک کنی ایوان را

"میرزا رضای کرمانی" پسر ملاحسین عقدايي یزدي بود ، اما چون در کرمان متولد شد و تربیتش نیز در همان شهر بود لذا کرمانی محسوب می شد .
در اوایل جوانی ، سفری به تهران کرد و خدمت مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی رسیده و مجذوب او شد .

قبل از سفر به تهران، میرزا رضا ساکن کرمان بود و آب و ملک مختصری به نام " نشورو" داشت .
محمد اسماعیل خان وکیل الملک حاکم کرمان ملک او را که قبلاً در اجاره پدر میرزا رضا بود از او گرفته و به ملا ابوجعفر نامی داد . این اولین آزاری بود که میرزا رضا از حکام و آدمهای مال مردم خور تجربه کرد . سپس به یزد مسافرت کرد و در جرگه طلاب مشغول تحصیل شد و از آنجا بود که به تهران آمد . در تهران شغل های دست فروشی ، سمساری و دلالی شال و خز را پیشه کرد و به قول عبدالله مستوفی " همیشه با بقچه ای از شال و برگ و خرده ریز دیگر به مجلس اعیان وارد می شده و به رسم دوره که از این کاسبکاران دوره گرد زیاد بودند مشغول کسب خود بوده است . ورود به مجالس اعیان ، البته آداب خاص و بردباری لازم داشت که یک نفر ولایتی باید خیلی چشم و گوش خود را باز کند و متوجه حرف های اهل مجلس باشد تا بتواند از کسب خود بهره ببرد والا کارش نمی گرفت . این شخص با بقچه کالای خود که بهترین جواز ورود او به مجلس بود، حاضر می شد .

پس از مدتی دلای، میرزا رضا وارد دستگاه حاج محمد حسن امین الضرب (معروف به حاج امین الضرب) شد و خدمتگزار او گردید. امین الضرب در سال 1301 میرزا رضا را برای مباشرت به سر ملك خود در وکیل آباد بم فرستاد که در دست سید عبدالرحیم معین التجار اصفهانی ساکن کرمان بود. نامه ای به خط میرزا رضا وجود دارد که در گوشه بالایی آن نوشته اند " این کاغذ آقا میرزا محمدرضا می باشد الحال از بم رسیده " مضمون نامه چنین است :

" خدمت مخدومی ام جناب آقای محمد عرض می شود مبلغ سی تومان رایج خزانه در وجه جناب آقای سید مهدی محسوب فرمایید، این جانب را قبول است، به خرج قبوض مستمری این جانب خواهد آمد به تاریخ سلخ ماه رجب 1304 مهر محمدرضا " .



میرزا در دوران مجلس

بعد از تیر خوردن شاه، میرزا رضا را به تهران آوردند و در اطاق کوچکی در حیاط آبدارخانه زندانی کردند. زنجیر دانه درشتی را به گردن او انداخته، به آن قفل زدند و سر زنجیر را از زیر در بیرون آورده و در حیاط به زمین کوبیدند. بر اندام میرزا جز پیراهنی کهنه و پاره پاره چیزی نمانده بود. دستهایش را هم از بازو به عقب بستند.

از بس میرزا رضا کتک خورده بود تا شب بی هوش افتاده بود و چون يك گوشش را نیز در حرم حضرت عبدالعظیم با چاقو بریده بودند، دستمال چرکی به سرش بسته شده بود.

هنگامی که امین الممالک (برادر اتابک) و ظهیرالدوله در شامگاه روز جمعه برای دیدن میرزا رضا وارد آن اطاق شدند، امین الملك بر حال و وضع میرزا رقت آورد و دستور داد شلواری به او بیوشانند و گفت چون گردنش در زنجیر است، دستهایش را بگشایند تا نمیرد. ظهیرالدوله نوك عصایش را آهسته بر پیشانی میرزا رضا نهاد. میرزا چشم باز کرد نگاهی به ظهیرالدوله کرد و بدون آنکه حرفی بزند باز چشمها را به هم گذارد.

بعد از ظهر فرداي كشته شدن شاه، ظهير الدوله دوباره به اتفاق ميرزا ابوتراب خان نظم الدوله رئيس نظيه و شاهزاده معتمدالدوله (پسر عموي شاه) براي ديدن ميرزا رضا به حياط آبدارخانه در كاخ شاه رفت. به ميرزا شولاي نمدي پاره و كثيفي پوشانده بودند، حالي آرام داشت و متين و شمرده صحبت مي كرد. نظم الدوله از او پرسيد:

شاه به تو چه کرده بود؟

گفت: من چه کرده بودم که به خاطر اينکه وکیل الدوله صاحب همه چیز بشود، پنج سال زیر زنجير باشم؟

نظم الدوله گفت: مي خواستي آن مادر... را بکشي .

ميرزا رضا گفت: آن وقت نايب السلطنه يك نفر ديگر را وکیل الدوله مي كرد.

نظم الدوله پرسيد: خوب مي خواستي نايب السلطنه را بکشي. شاه چه گناهي داشت؟

ميرزا رضا گفت: ديگر قضا بود. و نظم الدوله ساکت شد .

معتمدالدوله که شاهزاده اي متکبر بود، چند فحش به ميرزا رضا داد و با عصايي که در دست داشت ضربه سختي به سر او زد. ميرزا سر برهنه بود. با اين حال بدون آنکه اثري از درد يا نارحتي در چهره اش پيدا شود، نگاهی به معتمدالدوله کرد و گفت:

شاهزاده اين کارهاي زنانه چيست؟ اگر مردمي کار مردانه بکن! اين حرف بر معتمدالدوله گران آمد.

فحش زيادي به ميرزا رضا داد و دست در جيب کرد که چاقوي قلم تراشش را در بياورد .

ولي ظهيرالدوله دستش را گرفت و گفت: صدراعظم با هزار زحمت اين مقصر را نگاه داشته است

تا علت اقدام او را معلوم کند. آن وقت مي خواهيد شما او را بکشيد؟

محبس ميرزا رضا را چند بار تغيير دادند. مدتي هم او را در مستراح کوچکي که در نارنجستان شاه قرار داشت نگاه داشتند .

درباره رفتار و گفتار ميرزا رضا در ايام محبس صحبت زياد شده است ولي غالب آنها زاييده ذهن هاي خيال پرداز و افسانه ساز است .

استنطاق ميرزا به عهده ابوتراب خان نظم الدوله بود. صورت اين استنطاق اولين بار در شماره نهم و

دهم روزنامه صور اسرافيل مورخ 28 جمادي الآخر 1325 هجري قمری (24 اسفند 1286 هجري

شمسي) منتشر شد و بعد از آن در کتاب هاي زيادي چاپ شده است .

ميرزا رضا در استنطاق خود کمال شجاعت و خونسردی و صداقت را نشان داد و با آنکه او را جسماً

و روحاً به شدت شکنجه کردند، نام کسي را نبرد و فقط به مراد خویش سيد جمال الدين اشاره کرد .

عين متن استنطاق در مجله صور اسرافيل درج شده است .



پس از ناصرالدین شاه

مظفرالدین شاه روز 23 ذي الحجه 1313 قمری (برابر با 15 مرداد ماه 1275 شمسی) وارد تهران شد و پس از آنکه به زیارت آرامگاه موقت پدر رفت، در تالار عمارت بادگیر بر تخت طاووس جلوس کرد.

پس از ورود شاه جدید، محبس میرزا رضا را عوض کردند و او را از حیاط نارنجستان، ابتدا به سرباز خانه ای که نزدیک میدان اراك قرار داشت و سپس به یکی از خلوت های اندرون عمارت شاه سابق منتقل کردند.

بر خلاف تصور مردم که گمان می بردند میرزا رضا، بعد از کشتن شاه چند روز بیشتر زنده نخواهد ماند، او را قریب به چهار ماه در توقیف نگاه داشتند و در این مدت به طرق مختلف سعی کردند نام همدستان و شرکای جرم را از زبانش بیرون بکشند، ولی آخر الامر معلوم شد که علت و محرک اصلی میرزا رضا همین تعدیات و ستم هایی بود که کامران میرزا و وکیل الدوله درباره اش روا داشته بودند. درباره شکنجه هایی که بر میرزا رضا وارد کردند، از جمله نوشته اند که پسر کوچک او را در برابر چشمش با آهن تفته داغ کردند، تا مگر همدستان خود را معرفی نماید.

نظم الدوله که رئیس نظمیة بود و بازجویی از میرزا رضا به عهده او محول گردیده بود، در گزارش رسمی استنطاق نوشته است:

" هو العلیم، این سؤال و جواب و استنطاقی است که عجاناً به طور ملایمت و با زبان خوش از میرزا محمدرضا به عمل آمده؛ لیکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه بهتر از این مطالب را بروز خواهد داد."

در هر حال روز چهارشنبه دوم ربیع الاول 1314 هجری قمری، برای اعدام میرزا رضا مقرر شد:

دستور اعدام را مظفرالدین شاه به سردار اکرم (محمد باقر خان سردار کل قشون) ابلاغ نمود. سردار اکرم نیز مراتب را به کنل کاساکوفسکی [رئیس قزاقخانه] اطلاع داد تا با قزاقان تحت امر خود ترتیب حفظ نظم را، هنگام اجرای مراسم اعدام عهده دار شود.

ناظم الاسلام کرمانی در " تاریخ بیداری ایرانیان " می نویسد :

" مظفرالدین شاه خیال کشتن میرزا رضا و قصاص او را نداشت و کراراً گفته بود قصاص و کشتن میرزا رضا، تشفی قلب من نیست. من اگر بخواهم انتقام بگشتم، باید تمامی اهل کرمان را از دم تیغ انتقام بگذرانم .

از مرحوم شیخ محمد حسن شریعتمدار تهران شنیدم که می گفت:

من به اعلیحضرت مظفرالدین شاه گفتم: چرا در کشتن میرزا رضا مسامحه دارید و کشتن او را به تأخیر می اندازید؟

مظفرالدین شاه فرمود این شخص قابل کشتن نیست.

من جواب دادم اعلیحضرت از حق خود گذشتند ولی ما رعایا که فرزندان شاه شهید هستیم تا قاتل پدر خود را به دار نبینیم، چشمان گریان خواهد بود، مستدعی هستیم که میرزا رضا را به ملت بدهید تا مردم گوشت بدن او را با دست و دندان بکنند.

مظفرالدین شاه فرمود: آیا این طور کشتن موافق شرع است و آیا قانون اسلام اجازه می دهد که این طور کسی را به قتل رسانند؟

جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد که حاضر بود گفت: این طور کشتن را قانون اسلام اجازه نداده است... چون مقصود مظفرالدین شاه طفره از کشتن بود. جناب آقا شیخ محمدرضا ملتفت شده با شاه همراهی می کرد، ولی شیخ محمد حسن شریعتمدار یا ملتفت نشده یا به غرضی دیگر اصرار به کشتن میرزا رضا می کرد، تا شاه متغیر شده رو کرد به اتابک میرزا علی اصغر خان امین السلطان و فرمود فردا بدهید سر این پسر را ببرند."

روز سه شنبه اول ربیع الاول، اتابک از صاحبقرانیه به شهر آمد. به دستور او میرزا رضا را در باغ گلستان حاضر کردند و چند نفر از شاهزادگان و رجال من جمله فرمانفرما، مخبرالدوله، مشیرالدوله و سردار اکرم و نظم الدوله برای آخرین بار او را مورد بازجویی قرار دادند. غرض اتابک از این کار، رفع تمام شبهاتی بود که درباره احتمال اطلاع قبلی او از قتل شاه، در پاره ای محافل شایع شده بود... میرزا رضا در بازجویی واپسین باز هم شرحی از مظالم نامردی های کامران میرزا و وکیل الدوله را برای آن چند نفر بازگو کرد،

در این گفتگو میرزا رضا روی به نظم الدوله کرد و گفت:
" تو عجب پست فطرت بی شرفی هستی! به جمع مقدسات قسم خوردی که مرا شکنجه نخواهید کرد...
خوب حالا دیگر فرقی ندارد."

نیمه شب سه شنبه در میدان مشق، داری بر پا گردید. میرزا رضا را شامگاه دوشنبه به سرباز خانه ای که مجاور میدان بود آورده بودند. سحرگاه او را بیرون آوردند. سربازها دو ردیف، تفنگ در دست، اطراف چوبه دار حلقه زده و جمع زیادی از مردم برای تماشا در اطراف این حلقه گرد آمده بودند. میرزا سراسر شب را به دعا و نماز گذراند. تمام تقاضای او را در شب قبل از اعدام انجام دادند. ولی وقتی تقاضا کرد قرآن به وی داده شود این تقاضایش را رد کردند. هر آینه قرآن به دست می گرفت دیگر نمی توانستند آن را از دست وی بگیرند و دستش را ببندد.

به نوشته کاساکوفسکی:

" میرزا را با پیراهن و شلوار نازکی، دست بسته برون آوردند. او می خواست خود را شجاع و خونسرد وانمود کند، ولی چون چشمش به دار افتاد ظاهراً روحیه اش سست شد. ولی باز هم آن اندازه قوت قلب داشت تا بگوید: " مردم بدانید که من بایی نیستم و مسلمان خالص هستم " و شروع کرد به ادای شهادتش. سپس گفت " این چوبه دار را به یادگار نگه دارید. من آخرین نفر نیستم ... "
وقتی میرزا رضا را بالا کشیدند، سربازان حاضر به شدت بر طبق می کوفتند و صدای طبل در تمام مدت اجرای مراسم اعدام، ادامه داشت.
جسد تمام روز چهارشنبه و تا پنجشنبه موقع تاریک شدن هوا همچنان آویخته بود. در ساعت 9 شب جسد را از دار پایین آورده و به گورستان حسن آباد (که بعدها اداره آتش نشانی در محل آن ساخته شد) بردند و دفن کردند.

ظهیرالدوله در خاطرات خود می نویسد: ... از غرائب این بود که چشמהای میرزا رضا پوشیده بود حال آنکه کسی را که خفه می کنند لابد چشماهایش بیرون می آید. صورتش هم هیچ تغییری نکرده بود. رنگ خفگی نداشت یعنی سیاه نشده بود. فقط پاهایش کبود شده بود یا آنکه چرک و کثافت زمان حبس بود. ریش و موی سرش بلند شده بود. گاهی که موج هوا آهسته او را حرکت می داد، به طور غریبی، به آرامی رویش از طرفی به طرفی بر می گشت.

شاید هم تأخیر در اعدام میرزا رضا به واسطه تصادف با ماههای محرم و صفر بود و مظفرالدین شاه به رعایت اعتقادات مذهبی اعدام میرزا رضا را به بعد از سپری شدن این ماهها موکول کرد ...



سوگواری برای میرزا

در دوازدهم ربیع الثانی 1314 که چهل روز از اعدام میرزا رضا می گذشت ، در نزدیکی خانه حاج شیخ هادی نجم آبادی، چهلم میرزا رضا را گرفتند .نجم آبادی آقا میرزا حسن کرمانی با آقا شیخ محمدعلی دزفولی و بعضی از اجزاء شیخ هادی، چهلم میرزا رضا را گرفتند .
سال میرزا رضا را نیز حاج شیخ هادی نجم آبادی گرفت. او از امین الدوله دعوت نمود و مجلسی گذاشت که حاضرین آن سه نفر بودند. شخص حاج شیخ هادی و امین الدوله و یکی از محارم شیخ هادی. طعام آن مجلس را خود حاج شیخ هادی مهیا نمود که طبخ حضوری کرده بود... حاضرین طلب رحمت و مغفرت نمودند، برای مرحوم میرزا رضا کرمانی(نقل از تاریخ بیداری ایرانیان ، ناظم الاسلام کرمانی به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی)

آرامگاه ابدی ناصرالدین شاه

بعد از به امانت سپردن جسد شاه در تکیه دولت، امین السلطان دستور داد در قسمتی از حرم حضرت عبدالعظیم، دیوار میان بعضی مقبره ها را بردارند و محوطه بزرگی برای قبر شاه آماده کنند. او تمام وسایل و مقدمات کار را تدارک دیده بود ولی قبل از اتمام بنای آرامگاه ، معزول شد و امین الدوله صدراعظم گردید .
عبدالله مستوفی می نویسد: مقبره شاه از مقبره حاجی ملاعلی کنی ، مقبره جیران و یکی دو اطاق دیگر که به منزله قهوه خانه و آبدارخانه این مقبره ها بود، ساخته شد .سنگ مرمر روی قبر را از یزد (با زحمات زیاد برای حمل آن) به تهران آوردند ...
در هر حال امین الدوله روز 14 ذیقعدة 1314 قمری را برای انتقال جنازه شاه به آرامگاه دائمی او در حضرت عبدالعظیم که تا آن زمان آماده شده بود، برگزید .

در روز مقرر ارابه مجلل بسیار بزرگی با هشت اسب دم قرمز، در تکیه دولت ایستاد. جمعی از شاهزاده ها جنازه را به دوش گرفته به ارابه منتقل کردند. سواران کشیک خانه و افواج پادگان مرکز، با موزیک جلو افتادند. در دنبال این ارابه، عماري کوچكي با روپوش زردوزي مشكي به دو قاطر بسته شده در حرکت بود. تمام رجال و وزرا و اعیان پیاده دنبال جنازه به راه افتادند. تا سه راه خیابان برق و ري امروزه همگی پیاده آمدند. در اینجا بر اسب های خود سوار شدند و موکب را تا شاه عبدالعظیم تشییع کردند. در آنجا جنازه را با عماري کوچک که برای همین مقصود دنبال ارابه انداخته بودند، بر دوش شاهزادگان به مقبره نقل کردند و مراسم تدفین با آداب مذهبی به عمل آمد.

نظم و ترتیبی که در این تشییع وجود داشت را مردم حقاً از اثر دستورات وزیر اعظم (امین الدوله) دانستند و به نظم آینده کشور بیشتر امیدوار شدند. فقط چیزی که مایه زحمت بود، گرد و خاک زیاد معبر موکب بود که با وجود آب پاشی زیادی که سپورها و عمله ی احتساب با مشک های خود می کردند، اثری نمی کرد.

* تیپان نت

